

معلم

۱۲ اردیبهشت روز معلم و سالگرد شهادت معلم شهید استاد مرتضی مطهری گرامی باد

خدا فرشتگان را فرا خواند و از میلاد انسان برایشان گفت.
فرشتگان مقرب در گاه به اعتراض برخاستند که پس ما؟! و خدا
جرعه‌ای از شراب حکمتش را در کامشان فرو ریخت تا جمله آرام
یافتند، مگر یک تن!

بدین سان معلم اول متعلم اول را آفرید. آن گاه آدم، چون ستاره‌ای
بر پیشانی آسمان و سبزینه‌ای در برهوت کویر، بر عرصه خاک
چشم گشود. و به ناگاه عشق نعره زد!

نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شد
حسن لرزید که صاحب نظری پیدا شد
فطرت آشفت که از خاک جهان مجبور
خودگری، خودشکنی، خودنگری پیدا شد
خبری رفت زگردون به شبستان ازل
حذر ای پرده‌داران پرده‌داری پیدا شد
آرزوی خبر از خویش به اغوش حیات
چشم واگرد و جهان دگری پیدا شد
زندگی گفت که در خاک تپیدم همه عمر
تا از این گنبد دیرینه دری پیدا شد

اقبال لاهوری

و خدا بر آدم لبخند زد. آدم شادمان شد و به جهان خندید. پس
خدا اسماء را به آدم آموخت و خود «معلم اول» شد. و آدم اسماء
را آموخت و «متعلم اول» شد. عالم دیگری پدید آمد؛ عالم صغیر.
بدین گونه آدم اولین محرم راز و نخستین امانت‌پذیر خدا شد.
تاریخ آغاز گشت، بر شالوده محبت، کتاب و فرهنگ.

آن گاه آدم وظیفه یافت این شعله خدایی را که در درونش برافروخته
شده بود، به دیگران نیز برساند و این رشته نور را در ظلمتکده
جان‌ها بگستراند. این چنین سلسله رسولان آغاز شد. معلمان
بزرگ، پویندگان طریق توحید و حکمت آموزان و حکمت‌اندوزان
بر عرصه خاک آمدند. زان پس این امانت الهی هر زمان به دست
رسولی درآمد.

روزی به دست نوح افتاد و به سکان آن کشتی نجاتی بدل شد که
گروه رستگاران را در دامان کوه جودی فرود آورد.
زمانی در دست ابراهیم قرار گرفت و بدل به «تبر» ای شد بت‌شکن،
و برهانی چون آفتاب تموز در برف کوهساران. بت‌ها را بر زمین
ریخت و زبان مدعیان را فرو بست. ابراهیم معلم بزرگ بشر گردید؛
معلم توحید و یکتاپرستی

زمان گذشت و شعیب آمد. شعیب این امانت را در هیئت
چویدست شبانان به موسی سپرد تا در کف موسی عصایی شود
باطل السحر. آن آتش عشق الهی هم، چونان درختی آتشین در دل

در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و خدا معلم اول بود؛ معلم
اول خدا بود.

خدا آفریدگار و خداوندگار آموختن بود؛ نمی‌توانست نیاموزد، که
آموختن بر سرشت او بود.

معلم اول متعلم می‌یافت و «محرم راز» می‌جست تا آن کلام
مقدس را در جان و دل او به امانت گذارد. پس در آسمان نظر کرد
و با او از «تعلیم» سخن گفت، از آن امانت بزرگ و آن راز عظیم.
آسمان، مبهوت و حیران، در خویشتن نگریست و به خود لرزید!
یعنی که نه! و از برداشتن بار امانت خدایی سر باز زد.

**آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعه کار به نام من دیوانه زدند**

حافظ

خدا به کوهساران روی آورد؛ کوه‌های سترگ و قله‌های برافراشته،
تادر میان آن‌ها «محرم راز» خود را بیاید، اما کوه‌ها نیز از خَشیت این
امانت بزرگ سر باز زدند و یارایی و پذیرش آن را عذر خواستند*
و... خدا دریا را جست‌وجو کرد. اسطوره عظمت و پویایی را. و
دریا؟!... دریا نیز رخ برگرفت و عذر تقصیر خویش را به پیشگاه
خدا عرضه کرد.

بدین سان، نه آفتاب و نه ماه، نه دریا و نه جنگل، نه دشت و نه کوه،
نه کهکشان و نه ستاره و نه هیچ موجود دیگری، امانت خدایی را
نپذیرفتند. که نتوانستند! و نمی‌توانستند. پس خدا به آفرینش «اشرف
مخلوقات» خود برخاست، و در این تقدیر، به خلقتی عظیم و
بس شگرف دست زد تا «ایگانه» ای را به عرصه آفرینش بیاورد،
امانت‌پذیر و شایسته آموختن، یعنی: «انسان»!

و این چنین خدا به خلقت این «ظلوم جهول» پرداخت تا او را
همراز و هم صحبت خویش سازد و اسماء را به او بیاموزد. آن
اسمائی که آن دیگران تاب شنیدنش را نیامورده بودند.

سال جهاد اقتصادی

گزیده‌ای از سخنان
رهبر معظم انقلاب اسلامی
در جمع مردم مشهد در نوروز ۱۳۹۰

■ در مورد شعار امسال و کاری که امسال باید انجام بگیرد، البته سرفصل‌های مهمی وجود دارد که همه دارای اولویت‌اند. مثلاً تحول نظام اداری یک کار لازم است که باید انجام بگیرد. تحول آموزش و پرورش یک کار بنیانی است. جایگاه علوم انسانی در دانشگاه‌ها و در مرکز آموزش و تحقیق یک کار اساسی است. مسائل مربوط به فرهنگ عمومی، مسائل مربوط به اخلاق جامعه، این کارها همه‌اش کارهای مهمی است. لیکن به نظر صاحب‌نظران، امروز در این برهه از زمان، مسأله اقتصادی از همه مسائل کشور فوریت و اولویت بیشتری دارد.

■ اگر کشور عزیز ما بتواند در زمینه مسائل اقتصادی، یک حرکت جهادگونه‌ای انجام بدهد، این گام بلندی را که برداشته است، با گام‌های بلند بعدی همراه کند، بلاشک برای کشور و پیشرفت کشور و عزت ملت ایران تأثیرات بسیار زیادی خواهد داشت.

■ ما باید بتوانیم قدرت نظام اسلامی را در زمینه حل مشکلات اقتصادی به همه دنیا نشان دهیم. الگو را بر سر دست بگیریم تا ملت‌ها بتوانند ببینند که یک ملت در سایه اسلام و با تعالیم اسلام چگونه می‌تواند پیشرفت کند.

■ مشارکت مستقیم مردم در امر اقتصاد لازم است. این نیازمند توانمند شدن است، نیازمند اطلاعات لازم است که اینها را باید مسئولان در اختیار مردم بگذارند و امیدواریم ان‌شاءالله این روند روزبه‌روز توسعه پیدا کند. البته رسانه‌ها نقش دارند، رادیو و تلویزیون نقش دارند، می‌توانند مردم را آگاه کنند؛ دولت هم باید فعال برخورد کند و بتواند ان‌شاءالله مسأله اقتصادی را پیش ببرند.

■ اگر ما بخواهیم این حرکت عظیم اقتصادی در کشور در سال ۹۰ انجام بگیرد، یک الزاماتی هم دارد. این الزامات را هم من فهرست‌وار عرض بکنم:

اولاً روحیه جهادی لازم است. ملت ما از اول انقلاب تا امروز در هر جایی که با روحیه جهادی وارد میدان شده، پیش رفته. این را ما در دفاع مقدس دیدیم، در جهاد سازندگی دیدیم، در حرکت علمی داریم مشاهده می‌کنیم. اگر مادر بخش‌های گوناگون، روحیه جهادی داشته باشیم، یعنی کار را برای خدا، با جدیت و به صورت خستگی‌ناپذیر انجام دهیم - نه فقط به عنوان اسقاط تکلیف - بلاشک این حرکت پیش خواهد رفت.

■ دوم، استحکام معنویت و روح ایمان و تدین در جامعه است. عزیزان من! این را همه بدانند، تدین جامعه، تدین جوانان ما، در امور دنیایی هم به ملت و هم به جامعه کمک می‌کند. خیال نکنند که متدین شدن جوانان، اثرش فقط در روزهای اعتکاف در مساجد یا در شب‌های جمعه در دعای کمیل است. اگر یک ملت جوانانش متدین باشند، از هرزگی دور خواهند شد، از اعتیاد دور خواهند شد، از چیزهایی که جوان را زمین‌گیر می‌کند، دور خواهند شد. استعداد آن‌ها به کار می‌افتد، کار می‌کنند، تلاش می‌کنند. در زمینه علم، در زمینه فعالیت‌های اجتماعی، در زمینه فعالیت‌های سیاسی، کشور پیشرفت می‌کند. در اقتصاد هم همین جور است. روحیه معنویت و تدین، نقش بسیار مهمی دارد.

کوه بر فروخت و درون موسی را در تف خود چنان بسوخت که او خود اخگری شد در شب فرعونیان. و چه بسیار خفتگان را که بیدار کرد.

موسی نیز بگذشت و مسیح آمد؛ داروی جان‌ها. مرهم روح‌های خسته و دل‌های شکسته. او نیز معلم بود؛ معلمی تعلیم یافته از چشمه‌های حکمت خداوندگار و سیراب شده از آبشخور جلال آفریدگار. مژده خدا در دست و پیام او بر زبان. او هم در زمین درنگی کرد و بادم مسیحایی خود تاریخ را به عطری تازه آغشته کرد و بگذشت.

مسیح نیز سرانجام در عروج آسمانی خویش بیاسود و حواریان خویش را به پیمودن راه‌های نرفته و آموختن شاگردان نیاموخته هشدار داد.

باز هم زمان گذشت. اندک اندک غبار روزگار دل‌ها را گرفت. آموزه‌های موسی مسخ شد و قارون‌ها را پرورید. حکمت‌های مسیح نیز رخت به انزوای صومعه‌ها کشید و امانت خدا را زنگار گرفت. آن‌گاه خدا این بار، امانت بزرگ خویش را که ثمره تعلیم اسماء بود، به مردی، باز هم از تیره شیبانان، داد؛ مردی امی و یتیم. مردی که در آسمان‌ها هزاران ستاره داشت. مردی که عشق به هدایت داشت و جانش سرشته تعلیم و تعلم بود. او محمد (ص) بود و از دل جاهلیت متروک قرون برخاست. مردی همسایه غیب، و ایستاده بر درگاه ملک و ملکوت.

محمد (ص) از موهبت نوری که در غار حرا بر او تابید، رسول نور شد و نور آن «کلمه» بود، و کلمه نزد خدا بود!

محمد مأمور شد تا امانت خدا را که آسمان‌ها و زمین، و کوه‌ها نیز، از پذیرفتن آن سر باز زده بودند بگیرد و به دیگران برساند و از آن مشعلی قرار دهد فرا راه انسان «ظلم و جهول». پس نخست «محمد» علی را آموخت. «باب حکمت» گشوده شد و از این دروازه شهر آسمانی جان‌های دیگری نیز روشن گردید. «علی» و «کمیل»، «حسین» و «حبيب و حر»... و «مهدی» (ع) و آن استوانه‌های نیابت... و در افقی دیگر، «بوعلی» و «بهمنیار». «شمس» و «جلال‌الدین» و...

اکنون آن کلمه در دست ما و در نزد ماست و این آتش هم‌چنان گرمی بخش روزگاران است و هر روز و هر زمان به معلم شور و گرمی، به محصل نیاز به محبت و آموختن، و به جامعه روح جاودانگی می‌بخشد. و اینک در ایام بزرگداشت مقام معلم و به یاد شهادت آن معلم پارسا و مطهر، جمع ما را روشنی بخشیده است. و کلام آخر:

هر شمع‌ی که در هر مدرسه و مکتبی به نام معلم روشن است، وام‌دار آن شمع ازلی است.

«أَنَا عَرَضْنَا الْإِمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (احزاب: ۷۲)